

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

برگردان از: توسط حمید محوی

۲۳ جولای ۲۰۱۲

استعمار در آسیا

کارل مارکس و فردریش انگلس

۱۲

۱۵

کارل مارکس

کمپانی هند شرقی

تاریخ و نتایج فعالیتهای آن

جمعه، ۲۴ جون ۱۸۵۳

New-York Daily Tribune N° 3816, le 11 juillet 1853

بحث و جدل پیرامون پیشنهاد لرد استانلی Lord Stanley که تصویب قوانین مرتبط با هند را به تعویق می انداخت، به امشب موکول شد. از سال ۱۷۸۳ تا کنون برای نخستین بار است که مسأله هند به عنوان مسأله ای رسمی و دولتی در انگلستان مطرح می شود. علت چنین واقعه ای چیست؟ آغاز حقیقی کمپانی هند شرقی حدوداً به اطراف سال ۱۷۰۲ باز می گردد.

در این دوران شرکت های مختلفی که تا کنون با دسیسه چینی انحصار بازرگانی با این بخش از جهان را به خود اختصاص داده بودند، با هم ادغام شده و اتحادیه مشترکی را به وجود آورده بودند. از این تاریخ تا امروز، وجود کمپانی به نام کمپانی هند شرقی چندین بار زیر علامت سؤال رفت و مخاطراتی چند را به خود دید.

در سال هائی که کرامول Cromwell والی انگلستان بود کمپانی چندین بار به حالت تعویق درآمد و یک بار دیگر نیز توسط پارلمان در زمان حکومت گیوم سوم Guillaume III در خطر انحلال قرار گرفت. با این وجود

در عهد اسلاف همین شاهزاده هالندی بود که پارلمان کمپانی هند شرقی را به رسمیت شناخت، یعنی در عهد ویگس ها (۱) که کشاورزان امپراتوری بریتانیا بودند و زمانی که بانک انگلستان ایجاد شده بود و با وضع قوانینی که حامی تولیدات داخلی در انگلستان بود، توازن را در سطح اروپا برقرار ساخت.

این آزادی ظاهری در حقیقت، آغاز دوران انحصارات بود و نه بر اساس فرامین سلطنتی مثل عصر الیزابت و شارل اول، بلکه از سوی پارلمان و با برافراشتن بیرق منافع ملی به تأیید و تصویب رسیده بود. این دوره از تاریخ انگلستان با دوران لوئی فیلیپ در فرانسه شباهت های فراوانی دارد: آریستوکراسی فرتوت وابسته به زمین در حال فروپاشی بود، اگر چه بورژوازی هنوز قادر به تصاحب قدرت نبود، مگر زیر پرچم ثروتمندان و به عبارت دیگر یعنی بزرگ سرمایه داران (haute finance).

از یک سو کمپانی هند شرقی عموم مردم را از معامله و تجارت با هند محروم می ساخت و از سوی دیگر مجلس عوام (۲) آنان را از شرکت در پارلمان منع می کرد. با این توصیف ما شاهد اولین پیروزی های بورژوازی علیه آریستوکراسی فئودال هستیم که با حرکتی ضد مردمی همراه است.

در پی چنین وقایعی بود که نویسندگان بی شماری مثل کوبت Cobbett از جبهه مردم دفاع کردند و آزادی آنان را نه به آینده که به گذشته موکول دانستند. اتحاد بین سلطنت مشروطه و سرمایه داران و به طور مشخص سرمایه داران انحصار طلب، و بین کمپانی هند شرقی و انقلاب «افتخار آمیز» ۱۶۸۸ توسط همان نیروی سامان یافت و کسب امتیاز کرد که سرمایه های لیبرال و سلسله های سلطنتی لیبرال، مثل همیشه و در تمام کشورها. و اتحاد و ترکیب چنین عناصری تنها از طریق فساد و بزهکاری بود که می توانست به موتور سلطنت مشروطه تبدیل شود که همانا فرشته نگهبان گیوم سوم و غول بدکاره لوئی فیلیپ باشد. نتیجه بررسی های پارلمان از سال ۱۶۹۳ نشان می دهد که داد و دهش های کمپانی هند شرقی به مردان سیاسی که تا پیش از انقلاب فراتر از ۱۲۰۰ (هزار و دوصد) لیور نبود به مبلغ ۹۰۰۰۰ (نود هزار) لیور استرلینگ ارتقاء یافت. دوک لید Duc de Leeds به گرفتن ۵۰۰۰ (پنج هزار) لیور استرلینگ متهم شده بود، و خود پادشاه عظیم الشأن نیز به گرفتن ۱۰۰۰۰ (ده هزار) اعتراف می کند.

علاوه بر چنین رشوت خواری هائی، بی هیچ شرم و خجالتی تلاش می کردند که با پرداخت وام های کلان با بهره پائین به دولت و خریداری کردن رؤسای کمپانی های رقیب، چنین کمپانی هائی را از بین ببرند.

کمپانی هند شرقی جهت کسب قدرت می بایستی دولت را با رشوت تطمیع می کرد و این کاری بود که بانک انگلستان نیز انجام می داد و بر این اساس برای حفظ قدرت، کمپانی و به همین گونه بانک انگلستان، پیوسته می بایستی که به تداوم و گسترش بزهکاری هایشان ادامه می دادند. هر وقت که مدت قرارداد انحصارات به پایان می رسید، برای تمدید حق امتیاز می بایستی که دوباره مبالغی به دولت اهداء می کردند.

از یک کمپانی تجارتی، و با عبور از یک جنگ هفت ساله، همین کمپانی هند شرقی به قدرت نظامی و عامل حراست مرزی تبدیل گشت (۳)، و در همین دوران بود که ساخت و ساز امپراتوری انگلستان در شرق پایه گذاری شد.

سهام کمپانی تا ۲۶۳ لیور استرلینگ بالا رفت و سود سهام نیز به ۵،۱۲ درصد رسید. ولی دیری نپائید که کمپانی با رقیب تازه ای مواجه شد که از کمپانی های رقیب داخلی نبودند ولی به شکل دیگری در مقابل آنها جبهه گرفتند، یعنی به شکل وزرای رقیب و ملتی رقیب. و این موضوع را پیش کشیدند که سیطره مرزی کمپانی به کمک نیروی دریائی بریتانیا و ارتش بریتانیا گسترش یافته است و هیچ فرد بریتانیائی حق ندارد حاکمیت سرزمینی را

مستقل از تاج و تخت، منتسب به خود سازد. بنابراین وزیرای رقیب و ملت رقیب، هر دو مدعی سهم خود از آن همه گنجی شدند که کمپانی هند شرقی در سرزمین های اشغالی به چنگ آورده بود. طی قراردادی به سال ۱۷۶۷ کمپانی تنها با قبول واریز کردن سالانه ۴۰۰۰۰۰ (چهار صد هزار) لیور استرلینگ، خود را از خطر انحلال رهانید و به فعالیت هایش ادامه داد.

ولی کمپانی هند شرقی به جای اجرای تعهداتی که سپرده بود، و به جای پرداخت مالیات به ملت انگلستان، با مشکلات مالی مواجه شد و از پارلمان درخواست کمک مالی کرد. چنین موردی موجب تغییرات اساسی در قرارداد شد. امور کمپانی با توجه به شرایط جدید بهبود نیافت، و ملت انگلیس با از دست دادن مستعمراتشان در امریکای شمالی (۴)، ضرورت گسترش مستعمرات امپراتوری را به شکل همه شمولی احساس می کرد. سال ۱۷۸۳ فوکس Fox مشهور تصور می کرد که زمان آن فرا رسیده است که طرح جنجالی خود را در مورد هند مطرح سازد و بر این اساس پیشنهاد می کرد که شورای رؤسا و سهامداران منحل شوند و به جای آنها تمام دولت هند تحت نیابت یک هیأت هفت نفره قرار گیرد که می بایستی از سوی پارلمان به این سمت انتخاب می شدند. ولی چنین طرحی به یاری نفوذ شخصی پادشاهی ابله در مجلس لردها Chambre des Lords مردود اعلام شد، و این جریان موجب شد که کابینه ائتلافی فوکس و لرد نورث Lord North که هنوز قدرت را در اختیار داشتند با شکست مواجه شود، و پیت Pitt مشهور در رأس دولت گماشته شود.

پیت طرح قانونی را به تصویب دو مجلس رساند که شامل یک دفتر نظارت با شش عضو از اعضای شورای سلطنتی Conseil privé که عهده دار بررسی و نظارت بر تمام اموری بود که به هر نحوی به تشکیلات اداری مدنی و نظامی، و به همین گونه در آمد تمام ملک و املاک کمپانی هند شرقی مرتبط می شد. تاریخشناسی به نام میل Mill در این باره می گوید :

«با تصویب چنین قانونی، دو هدف را مد نظر داشتند. یکی به این جهت که به الهام گرفتن از طرح کراخت آمیز فوکس متهم نشوند، و دیگر این که ضرورت ایجاب می کرد تا این گونه وانمود کنند که این رؤسا هستند که عملا قدرت را در اختیار دارند. در واقع برای منافع وزارتخانه ضرورت ایجاب می کرد که تمام اختیارات را از آنها سلب کنند. پیت مدعی بود که طرح او با طرح فوکس روی مسأله اختیارات رؤسا کاملاً متفاوت است، چه او آنان را تام الاختیار می داند. بر اساس قانون فوکس قدرت وزراء کاملاً قطعی اعلام شده بود. ولی پیت مدعی بود که چنین قدرتی را از آنها سلب کرده است، با این وجود در خفاء و به شکل پنهانی واجد همان اختیارات بودند. قانون فوکس قدرت و اختیارات کمپانی را به شورائی تفویض می کرد که توسط پارلمان می شد. قانون پیت آن را به شورای سلطنتی رجوع می دهد.»

سال های ۱۷۸۳ و ۱۷۸۴ تنها مواردی بودند که مسأله هند به عنوان موضوعی رسمی و دولتی مطرح می شد. زمانی که طرح پیت به تصویب آراء رسید، قرارداد کمپانی هند شرقی تمدید شد و مسأله هند به مدت بیست سال کنار گذاشته شد.

ولی از سال ۱۸۱۳، جنگ علیه ژاکوبین ها Jacobins و در سال ۱۸۳۳ طرح رفرم (۵) تمام مسائل سیاسی دیگر را به حاشیه کشاند.

بنابراین، چنین وقایعی اولین عواملی بودند که موجب شد تا مسأله هند به عنوان مسأله ای مهم مطرح نگردد، از آن تاریخ و پیش از ۱۷۸۴ : پیش از این تاریخ، کمپانی می بایستی صرفاً از موجودیت خود دفاع می کرد و در عین

حال اهمیت خود را به اثبات می‌رساند. بعد از این تاریخ الیگارش‌ی تمام قدرت را به خود منتسب ساخت بی آن که مسؤولیتی در قبال آن بپذیرد.

تحت چنین شرایطی بود که ملّت انگلیس با وجود این که جذب مسائل پر اهمیت سال‌های ۱۸۱۳ و ۱۸۳۳ شده بودند، به دوران تمدید قرار داد کمپانی رسیدند.

حال در اینجا می‌خواهیم مسائل را از نقطه نظر دیگری مورد بررسی قرار دهیم. کمپانی هندشرقی در آغاز دفاتری برای مأمورین و به همین منوال تعدادی انبار برای کالاهایش ایجاد کرده بود. و به لحاظ امنیتی نیز تعدادی قلعه بر پا ساخته بود. اگر چه از سال ۱۶۸۹ هدف کمپانی بهره‌برداری از منابع و گسترش آنها بود، با این وجود تا سال ۱۷۴۴ تنها چند منطقه بی اهمیت در اطراف بمبئی، مدراس و کلکته را در اختیار داشت. بعد از جنگی که در کارناتیک (۶) به وقوع پیوست، و پس از چند درگیری نظامی، عملاً در این منطقه حکومت می‌کرد. ولی وقایع مهم‌تر، از جنگ بنگال و پیروزی در کلیو (۷) به دست آمد: یعنی اشغال بنگال، بهار (۸) و اوریس (۹). در پایان قرن هجدهم و در نخستین سال‌های قرن حاضر، مصادف بوده است با منازعات نظامی با تیبو- صاحب (۱۰) که منجر به گسترش قدرت استعماری و به همین منوال گسترش قابل توجه کمک مالی شد (۱۱). در جریان دو دهه در قرن نوزدهم، انگلستان برای نخستین بار سرانجام با تسخیر نوار صحرائی در اطراف هند به تصاحب مرز مطمئنی نائل آمد. تا پیش از این دوران، امپراتوری بریتانیا در شرق هنوز به این بخش از آسیا که از دیرباز مقر حکومت مرکزی هند بود دسترسی نداشت. ولی آسیب پذیرترین نقطه امپراتوری یعنی نقطه ای که بارها در گذشته مورد حمله قرار گرفته بود و نقطه ای که از آن جا مهاجمین قدیمی توسط مهاجمین جدید رانده شده بودند، موانع مرزهای غربی بود که هنوز به تصرف بریتانیا در نیامده بود.

بین سال‌های ۱۸۳۸ و ۱۸۴۹، در طول منازعات نظامی علیه سیک‌ها (۱۲) و افغان‌ها، سلطه بریتانیا در مرزهای قومی، سیاسی و نظامی در کلّ قاره هند شرقی به یمن الحاق پنجاب و سند که به زور اسلحه تحقق پذیرفت، تثبیت شد.

چنین تصرفاتی از این جهت ضروری بود که تهاجمات احتمالی از جانب آسیای مرکزی را دفع کنند و باز هم ضروری بود از این جهت که روسیه نیروهایش را به طرف مرزهای ایران به حرکت در آورده بود. در طول همین دهه گذشته سرزمینی به مساحت ۱۶۷۰۰۰ مایل مربع با جمعیتی معادل ۸۵۷۲۶۳۰ نفر به سرزمین هند بریتانیایی افزوده شد. در مورد موقعیت داخلی کشور، باید دانست که تمام حکومت‌های بومی از این پس در مجاورت و همسایگی و در محاصره سرزمین‌های بریتانیا قرار گرفتند چنین حکومت‌هایی به ناگزیر و به اشکال گوناگون تحت فرمان حاکمیت بریتانیا قرار گرفتند و در عین حال از دسترسی به سواحل نیز محروم شدند. البته به استثناء گوجرات (۱۳) و سند. در مورد روابط خارجی نیز برای همیشه منتفی گردید چرا که از سال ۱۸۴۹ تنها امپراتوری کبیر انگلیس و هند متحد شده، مطرح بوده است. دولت بریتانیا تحت عنوان کمپانی در طول دو قرن در سرحدات طبیعی هند تا جایی پیش رفت که تمامی آن را به تصرف در آورد. اکنون پی می‌بریم که در طول این مدت، به چه علتی تمام احزاب در انگلستان سکوت توطئه‌گرانه ای را در پیش گرفته بودند، و حتی آنهایی که از روی چشم و هم‌چشمی مصمم بودند تا آه و ناله‌های صلح طلب و مزورانه‌شان را به گوش‌ها برسانند، ولی تنها پس از تحقق یافتن امپراتوری ائتلافی انگلیس و هند. البته پیش از همه می‌بایستی هند را کاملاً به زانو در می‌آوردند تا آن را مرهون انساندوستی خود سازند. اکنون در همین سال ۱۸۵۳ است که پی می‌بریم که نسبت به تمام

دوران های پیشین در خصوص تمدید قرار داد، از چه رو شیوه و نحوه پرسش از مسائل و مشکلات هند تغییر کرده است.

حال می توانیم از نقطه نظر دیگری به بررسی این مسائل بپردازیم. بدون شک بررسی تاریخ روابط بازرگانی بریتانیا با هند در دوران های مختلف، درک روشن تری از طبیعت خاص بحرانی را آشکار می سازد که متوجه قوانین هند است. در اوایل، تحت سلطنت الیزابت، کمپانی هند شرقی امتیازات خاصی جهت گسترش روابط بازرگانی با هند در اختیار داشت، و تا ۳۰۰۰۰ لیور استرلینگ مجاز بود، به شکل نقره و طلا و پول های خارجی صادر کند. چنین موضوعی در واقع تمام موازین آن دوران را زیر علامت سؤال می برد به طوری که توماس مون (۱۴) ناچار به نوشتن «گفتمان درباره تجارت خارجی انگلستان با هندیان» شد و ادعا کرد که فلزات گرانبها تنها ثروت یک کشور به حساب می آید. و در عین حال نظریه او بر این اساس بود که صادرات تنها در صورتی قابل قبول است که در توازن داد و ستدها به نفع ملت صادر کننده بینجامد. بنابراین تضمین می کرد که کالاهای وارداتی از هند متقابلاً به کشورهای دیگر صادر شده است و سود به دست آمده فراتر از بهای پراخت شده است. به همین گونه سر جوزیا چایلد (۱۵) در رساله ای نشان داد که روابط بازرگانی با هندیان شرقی ملّی ترین تجارت خارجی است. به این ترتیب اندک اندک هواداران کمپانی هند شرقی شهادت بیشتری پیدا کردند، و علاوه بر این می توان نقطه عطفی را در تاریخ شگفت انگیز هند یادآور شد که انحصارات بازرگانی در هند اولین مبلغین تجارت آزاد در انگلستان بودند. در خواست از مداخله پارلمان در رابطه با کمپانی هند شرقی، نه از جانب تجار که از جانب طبقه صنعتی در آخرین سال های قرن هفدهم و بخش مهمی از قرن هجدهم را در بر می گیرد. چه واردات پنبه و ابریشم از هند شرقی کارگاه های خرده پای انگلیسی را به ورشکستگی دچار می کرد (۱۶). چنین نظریه ای در کتاب جان پولکسفن (۱۷) زیر عنوان ناهم خوانی سیاست صنعتی انگلستان و هند شرقی (لندن ۱۶۹۷)، مورد بررسی قرار می گیرد ولی به شکل شگفت آمیزی تنها یک قرن و نیم بعد به تأیید می رسد، ولی در مفهومی کاملاً متفاوت. و به این ترتیب است که پارلمان مداخله می کند. بر اساس مفاد ۱۱ و ۱۲ گیوم سوم فصل ۱۰ واردات ابریشم صنعتی و متقال چاپی یا رنگی از هند، ایران و چین ممنوع اعلام می شود و هر شخصی که چنین کالاهایی را در اختیار داشته باشد و یا به فروش آنها مبادرت ورزد به پرداخت ۲۰۰ لیور استرلینگ جریمه و محکوم خواهد بود. در نتیجه شکایات تکراری کارخانه داران بریتانیایی که به موقعیت خود آگاه بودند، قوانین مشابهی در عهد جورج اول و دوم و سوم به تصویب رسید. بنابراین در طول بخش قابل توجهی از قرن هجدهم عموماً واردات محصولات صنعتی هند به انگلستان با صرف نظر از بازار داخلی انگلیس و به نیت فروش آن روی قاره انجام می گرفت. علاوه بر در خواست مداخله پارلمان از جانب کارخانه های آزمند حاکم نشین، در هر دوره از تمدید قرار داد با کمپانی، تجار لندن، لیورپول و بریستول که شرکت در این تجارت را حقیقتاً هم چون معدن طلا می پنداشتند، خواهان از بین بردن انحصارات این کمپانی بودند در نتیجه چنین تلاش هایی مقررات تازه ای به قانون سال ۱۷۷۳ اضافه شد که قرارداد کمپانی را تا مارچ ۱۸۱۴ تمدید می کرد و بر اساس آن هر شخص خصوصی بریتانیا می توانست از هند واردات داشته باشد و مأمورین و کارکنان کمپانی مجاز خواهند بود که تقریباً هر نوع کالائی را به انگلستان وارد کنند. ولی واگذاری چنین امتیازاتی منوط به شرایطی بود که عملاً آن را منتفی می ساخت. این شرایط به واردات کالا توسط تجار خصوصی در هند مربوط می شد. در سال ۱۸۱۳ کمپانی دیگر قادر نبود در مقابل فشار وسیع تجار مقاومت کند و اگر چه انحصارات تجارت با چین ادامه یافت ولی تجارت با هند تحت شرایط خاصی به رقابت آزاد انجامید. موعد تمدید قرارداد در سال ۱۸۳۳ شرایطی که تجارت آزاد را محدود می کرد از بین رفت و هر نوع تجارتی

برای کمپانی ممنوع اعلام شد و خصوصیت بازرگانی آن لغو گردید و به همین منوال حق ممانعت کردن از افراد بریتانیایی جهت ورود به هند را از اختیارات آن خارج ساختند. در این فاصله زمانی، تجارت با هندیان شرقی تحولات بسیار جدی را به خود دید و به شکلی که در موضعگیری و رفتار طبقات مختلف انگلستان نیز کاملاً تأثیر گذار بود. در طول تمام قرن هجدهم ثروتی که از هند به انگلستان سرازیر شده بود، محصول تجارتی با پای نبود و از بهره برداری مستقیم این کشور بر می آمد و در واقع ارسال چنین ثروت عظیمی به انگلستان از طریق اعمال زور تحقق یافته بود. پس از ۱۸۱۳، تجارت با هند در ظرف مدت بسیار کوتاهی به سه برابر افزایش پیدا کرد. ولی چنین موضوعی تمام ماجرا را توضیح نمی دهد. چه باید دانست که در خصوصیت کلی چنین تجارتی تحولاتی به وقوع پیوسته بود. تا سال ۱۸۱۳ هند عمدتاً کشوری صادر کننده بود، ولی از این پس به کشوری وارد کننده تبدیل می شود. سرعت چنین روندی در حدی بود که از سال ۱۸۲۳ نرخ برابری که معمولاً دو شیلینگ و شش پنس برای یک روپی بود، به دو شیلینگ تقلیل یافت. هند که از دیرباز کارگاه پنبه ریزی برای تمام جهان بود، با سیل پارچه های پنبه ریزی شده انگلیسی مواجه شد. چنین محصولاتی دیگر حق ورود به انگلستان را نیافتند مگر تحت شرایط بسیار سختی، ولی بر عکس، هند با کسب حقوق بسیار ناچیزی از پارچه های انگلیسی انباشته شد. و بر این اساس بود که صنعت پنبه ریزی هند با آن همه سابقه تاریخی درخشان در جهان به ورشکستگی محکوم شد. در سال ۱۷۸۰ ارزش محصولات با حساب محصولات صنعتی فراتر از ۳۸۶ ۱۵۲ لیور استرلینگ نبود، و ارزش صادرات نقدی در طول همین سال مبلغی بود معادل ۱۵۰۴۱ لیور، و ارزش مجموع صادرات به ۱۲۶۴۸۶۱۶ می رسید. این محاسبات نشان می دهند که تجارت هند شامل ۱/۳۲ کل مراودات بازرگانی خارجی بود. در سال ۱۸۵۰ مجموع صادرات بریتانیای کبیر و ایرلند به هند شامل ۸۰۲۴۰۰۰ لیور استرلینگ که سهم محصولات پارچه به تنهائی ۵۲۲۰۰۰۰ لیور بوده است که به عبارت دیگر بیش از یک هشتم کل ارزش صادرات بریتانیای کبیر و بیش از یک چهارم ارزش تجارت خارجی پارچه را در بر می گیرد. در این دوران یک هشتم جمعیت بریتانیا در کارخانه های پنبه ریزی اشتغال دارند که یک دوازدهم کل درآمد ملی را در بر می گیرد. پس از هر بحران بازرگانی، برای کارخانه داران پنبه ریزی، مراودات بازرگانی با هندیان شرقی موضوعیت بیش از پیش پر اهمیتی پیدا می کرد و در واقع قاره هند بهترین گریزگاه به حساب می آمد. به مرور ایام که صنعت پارچه بافی برای ساختار اجتماعی بریتانیای کبیر به امری حیاتی تبدیل می شد، هند نیز برای صنعت پارچه بافی انگلیس ارزش حیاتی پیدا می کرد. تا این دوره، منافع سرمایه دارانی که هند را به پایگاه خود تبدیل کرده بودند و الیگارشی که به زور اسلحه آن را فتح کرده بود و آریستوکراسی کارخانه دار که سیل پارچه را در بازار به راه انداخته بودند، دست به دست یک دیگر پیش رفته بودند. ولی هر اندازه کارخانه های بریتانیای کبیر به بازار هند وابسته می شد، به همان اندازه ضرورت ایجاد نیروهای تولیدی جدیدی را در هند احساس می کرد. و همین پس از نابود ساختن صنایع ملی هند. با این وجود نمی توان بازار کشوری را با محصولات وارداتی اشباع کرد بی آن که امکان خرید محصولاتی چند را از آن روا ندانست. کارخانه داران دریافتند که منافع آنان به جای افزایش، سیر نزولی به خود گرفته اند. چهار سال پیش از ۱۸۴۶ واردات بریتانیا به هند تا ۲۶۱ میلیون روپی بالا رفته بود و چهار سال پیش از ۱۸۵۰ به ۲۵۳ میلیون روپی رسید، در حالی که در مورد دوره اول صادرات ۲۷۴ میلیون روپی و دوره دوم ۲۵۴ میلیون. بنابراین پی بردند که توان جذب محصولات آنان در هند به نقطه اشباع تقلیل یافته است و مصرف محصولات بریتانیایی در هند غربی به ۱۴ شیلینگ برای هر فرد در سال، در شیلی ۹ شیلینگ و ۳ پنس، در برزیل ۶ شیلینگ و ۵ پنس، در کوبا ۶ شیلینگ و ۲ پنس، در پرو ۵ شیلینگ و ۷ پنس، در امریکای مرکزی ۱۰ پنس، در حالی که

این رقم در هند تنها به ۹ پنس می رسید. سپس به فصل درو پنبه های ایالات متحده در سال ۱۸۵۰ می رسید که برای پنبه کاران انگلیسی ۱۱ میلیون لیور استرلینگ ضرر به بار آورد و از این که به ایالات متحده وابسته بودند ابراز نارضایتی می کردند چه در هند شرقی می توانستند به وفور از پنبه خالص بهره برداری کنند. علاوه بر این کارخانه داران دریافتند که تمام تلاش های آنان جهت سرمایه گذاری در هند با بهانه جوئی و ممانعت مقامات هندی مواجه می شود. به این ترتیب هند به صحنه نبردی تبدیل شده بود که تضاد منافع کارخانه داران و سرمایه داران و الیگارش انگلیس محور اصلی آن بود.

کارخانه داران که به نقش نیاکان خود در انگلستان آگاه بودند، از این پس خواهان از میان برداشتن نیروهای مخصص در هند شدند که شامل تخریب دستگاه قدیمی دولت هند و خلع ید نهائی از کمپانی هند شرقی بود. حال می پردازیم به چهارمین و آخرین دیدگاهی که مسئله هند بر اساس آن باید مورد بررسی قرار گیرد. از سال ۱۷۸۴ امور مالی هند بیش از پیش با مشکل روبرو شد. بدهی دولت از این پس به ۵۰ میلیون لیور استرلینگ می رسد، و در این جا شاهد رشد درآمد و افزایش مخارج و کسری هائی هستیم که به شکل نامشخصی از طریق مالیاتی که از روی مصرف تریاک می گرفتند، جبران می شد. این منبع درآمد در حال حاضر در خطر از بین رفتن است. زیرا خود چینی ها کشت خشخاش را شروع کرده اند. چنین بحرانی بدون شک با مخارج جنگی بیهوده در بیرمانی افزایش یافت.

بنابراین در این نوشته نشان دادم که به چه علتی مسئله هند برای اولین بار از سال ۱۷۸۳ به عنوان مسئله ای انگلیسی و رسمی مطرح گردید.

پی نوشت

(۱) Whigs: نیاکان لیبرال های امروزی

2) Chambre des communes

(۳) جنگ هفت سال، (۱۷۵۶-۱۷۶۳) انگلستان و پروس را در یک طرف و از طرف دیگر فرانسه، روسیه و اتریش را در مقابل یک دیگر قرار داد. یکی از دلایل عمده این جنگ رقابت استعماری و بازرگانی بین انگلیس و فرانسه بود. منازعات بین این دو قدرت، به استثنای نبردهای دریائی، به طور کلی در مستعمراتشان در امریکا و آسیا به وقوع می پیوست. در شرق، پیش از همه در هند فرانسوی ها و شاهزاده های محلی که از آنها حمایت می کردند در مقابل خود کمپانی انگلیسی هند شرقی را داشتند که از چنین موقعیتی برای گسترش نفوذ و سلطه خود در هند استفاده کرد و به حضور نظامی خود افزود. پس از جنگ فرانسوی ها تقریباً تمام مستعمرات خود را در هند از دست دادند، به جز چند بندر که در آنجا نیز باید تمام حصارها و برج و باروها را از بین می بردند. بر این اساس قدرت استعماری انگلیس افزایش پیدا کرد.

(۴) جنگ رهائی بخش ۱۷۷۵-۱۷۸۳ به آزادی سیزده منطقه استعماری انگلیس منتهی شد و این آغاز ایجاد دولت امریکائی مستقل است. از این پس قدرت دریائی انگلیس افول می کند.

(۵) رفرم در انتخابات که در جون ۱۸۳۲ تحقق یافت هدفش از بین بردن انحصارات سیاسی اریستوکراسی ارضی و مالی بود تا درهای پارلمان را برای بورژوازی صنعتی باز کند. پرولتاریا و خرده بورژوازی نیروهای اصلی

جنبشی بودند که از رفرم دفاع می کردند، ولی در واقع فریب لیبرال ها را خوردند که حقوق انتخاباتی برای آنها قائل نشد.

6) Carnatic

7) Clive

8) Bihar

9) Orissa

10) Tippo-Sahib

۱۱) در این جا مارکس به جنگ های استعماری اشاره می کند که کمپانی انگلیسی هند شرقی برای گسترش نفوذ خود در هند به راه انداخت که در عین حال به برکنار ساختن رقیب شماره یک آن، کمپانی فرانسوی هند شرقی منجر گردید. جنگ کارناتیک (شاهزاده نشین جنوب شرقی هند) با وقفه هایی چند از ۱۷۴۶ تا ۱۷۶۳ به طول انجامید. دو رقیب استعمارگر انگلیس و فرانسه هر یک شاهزاده های طرفدار خود را پشتیبانی می کردند. سرانجام انگلیسی ها برنده شدند. از جنوری ۱۷۶۱ منطقه پوندیشری را که نقطه اتکای اصلی برای فرانسوی ها بود، از دستشان خارج ساختند. در سال ۱۷۵۶، سردار سپاه مسلمان بنگال برای مقابله با تجاوزات بریتانیایی ها جنگ را آغاز کرد و کلکته را که نقطه اتکای انگلیسی ها در شمال شرقی بود تسخیر کرد. کلیو در رأس فرماندهی واحدهای کمپانی دوباره شهر را اشغال کرد و استحکامات بنگالی فرانسوی ها که متحد سردار سپاه مسلمان بنگالی بودند به تصرف کمپانی درآمد. به تاریخ ۲۳ جون ۱۷۵۷، کلیو در پلاسی با سردار بنگالی جنگید. در ۱۷۶۳ در بنگال علیه دولت دست نشانده کمپانی شورش شد. این شورش سرکوب گردید. همزمان با تسخیر بنگال انگلیسی ها بهار را که در مسیر رود گنگ و از توابع بنگالی بود اشغال کردند. در سال ۱۸۰۳ نوبت اورپسرا شد که شامل چندین منطقه شاهزاده نشین فنودال می شد که جملگی فرمانبردار کمپانی بودند. در سال ۱۷۹۰ تا ۱۷۹۲ و در سال ۱۷۹۹ کمپانی هند شرقی با منطقه میسور یعنی دولت مستقل هند جنوبی جنگید. میسور تحت ریاست تیپو صاحب یکی از دشمنان سرسخت انگلیس بود و برای نخستین باز هم نبود که با انگلیسی ها مقابله می کرد. در جنگ اول تیپو صاحب نیمی از مناطق خود را از دست داد و در جنگ دوم به مرگ تیپو صاحب انجامید و دولت میسور نیز به کمپانی هند شرقی تعلق گرفت.

12) Sikhs\